

فهرست مطالب



- ۹ حکایت اول
که در آن مرد جوان ناگوارترین لحظات عمر خویش را می گذراند.
- ۱۵ حکایت دوم
که در آن مرد جوان هدیه‌ی میلیونر را باز می کند.
- ۲۸ حکایت سوم
که در آن مرد جوان با آشنایی قدیمی دوباره دیدار می کند.
- ۳۴ حکایت چهارم
که در آن برای مرد جوان ملاقاتی غیرمنتظره رخ می دهد.
- ۴۱ حکایت پنجم
که در آن مرد جوان پی می برد که چرا بیش از حد از خودش کار کشیده است.
- ۵۴ حکایت ششم
که در آن مرد جوان یاد می گیرد که مراقب افکارش باشد.
- ۶۳ حکایت هفتم
که در آن مرد جوان با تالار مراقبه آشنا می شود.
- ۷۶ حکایت هشتم
که در آن مرد جوان زن آرایشگر را دوباره می بیند.
- ۸۳ حکایت نهم
که در آن مرد جوان به زمان حقیقی پی می برد.
- ۸۹ حکایت دهم
که در آن مرد جوان با تالار شفا آشنا می شود.

۹۷.....	حکایت یازدهم.....
	که در آن مرد جوان حقایق بیشتری را در مورد زندگی می آموزد.
۱۰۷.....	حکایت دوازدهم.....
	که در آن مرد جوان با آیینی حقیقت نما آشنا می شود.
۱۱۳.....	حکایت سیزدهم.....
	که در آن مرد جوان به حقیقت ناراحت کننده ای پی می برد.
۱۱۹.....	حکایت چهاردهم.....
	که در آن مرد جوان دوباره آرایشگر را ملاقات می کند.
۱۲۴.....	حکایت پانزدهم.....
	که در آن مرد جوان از استادش جدا می شود.
۱۳۰.....	حکایت شانزدهم.....
	که در آن سرانجام مرد جوان معلوم می شود.
۱۳۷.....	پی نوشت.....

حکایت اول



که در آن مرد جوان ناگوارترین لحظات عمر خویش را می گذراند.

«اگر احساس خوشبختی نمی کنید - و مطمئنم که همین طور است...»
این قصه ی کوتاه فلسفی می توانست با این جمله شروع شود. به خصوص اگر نویسنده، آن را مستقیماً به مرد جوان قهرمان داستان خطاب می کرد. چرا که او در آن هنگام عمیقاً غمگین و سرشار از احساس بدبختی بود.
مرد جوان از سر خشم لپ تاپش را روی میز تحریرش کوبیده بود.
و از آن جایی که این کار به اندازه ی کافی دلش را خنک نکرده بود، به طرف دست نوشته اش هجوم برد - یا دقیق تر بگوییم یکی از نسخه های چند بار ویرایش شده ی آن، که بعد از ماه ها عرق ریختن و جان کندن، هنوز به سرانجامی نرسیده بود - و آن را به هوا پرت کرد. درست مثل همان کاری که کبوتربازی خسته و درمانده کبوترهایش می کند.
او با بی تفاوتی نگاهی به دوپست و اندی برگ کاغذ دست نوشته ی ناتمام و درهم و برهم بالای میز تحریر انداخت. یک آشغال دانی واقعی که یک دوجین